

# گئورگ زیمیل

گزیدہ مقالات (با مقدمہ زیگفرید کراکاور)

گئورگ زیمیل

ترجمہ شاپور بهیان

۷	قلمروهای اندیشه گئورگ زیمل
۴۵	مد
۸۱	ویرانه
۹۱	ماجراجو
۱۰۹	غریبه
۱۱۷	در و پل
۱۲۵	دسته
۱۳۷	فردگرایی
۱۴۷	متافیزیک مرگ
۱۵۷	رم
۱۶۷	فلورانس
۱۷۳	ونیز
۱۷۹	اروس، افلاطونی و مدرن
۱۹۷	خسیس و مسرف
۲۰۵	فلسفه منظره
۲۱۹	سبک کلاسیک رومی، سبک ژرمنی
۲۲۵	مسئله جامعه‌شناسی
۲۳۹	ویژگی فرارونده زندگی
۲۶۵	مسئله تقدیر
۲۷۵	یادداشت‌های قلمروهای اندیشه گئورگ زیمل
۲۷۹	منابع

این فرمول کلی را که مطابق آن، ما معمولاً درباره جنبه‌های متفاوت فرد و نیز ذهن عمومی دست به تفسیر می‌زنیم، می‌توان به این صورت بیان کرد: ما دو نیرو، دو گرایش یا دو ویژگی متخاصم را در برابر یکدیگر می‌بینیم که هر کدامشان اگر به حال خود رها شوند، میل به بی‌نهایت دارند. از تحدید دوسویه‌ای که این دو نیرو بر هم اعمال می‌کنند، خصایص امر فردی و امر عمومی شکل می‌گیرد. ما پیوسته در طلب نیروهای غایی و آرزوهای بنیادی هستیم که برخی از آنها بر کل رفتار ما نظارت دارند. اما هیچ موردی را نمی‌توان یافت که در آن نیرویی، به‌طور کاملاً مستقل از نیروی دیگر به جلوه درآید و به این ترتیب مجبوریم عوامل بسیاری را از هم جدا کنیم و حدود نسبی هر کدام را که این نیروها در آنها عمل می‌کنند، مشخص کنیم. برای این کار باید درجه محدودیتی را که اقدام متقابل یک نیرو در برابر دیگری اعمال می‌کند و نیز نفوذی را که این نیرو بر نیروی دیگر دارد، تعیین کنیم.

انسان همیشه سرشتی دوگانه داشته، اما این واقعیت تاثیر چندانی بر وحدت عملش نداشته است. این وحدت معمولاً حاصل شماری از عناصر است. عملی که حاصل این عوامل بنیادی نباشد، تهی و بی‌حاصل می‌نماید. بر سر در خانه‌ای قدیمی در فلاندر این عبارت رازآمیز حک شده است: «من می‌شمارم». و این فرمولی است که مطابق آن می‌توان دید که تظاهر نخست

یک عمل، آکنده از علت‌های گوناگون است. انسان تنها در صورتی می‌تواند امید داشته باشد که بخش بزرگ امکانات خود را متحقق کند که در هر لحظه و در هر محتوایی از وجود، دو نیرو تشخیص دهد که هر کدام از آنها در طلب رفتن به آن سوی نقطه آغازش، وحدت آن نیروی دیگر را با تعدی‌اش به آن، دچار تنش می‌کند و سبب انگیختن میل در آن می‌شود. در حالی که تبیین برخی از جنبه‌های روح به عنوان نتیجه کنش این دو نیروی بنیادی، شَم نظری ما را خرسند می‌کند، اما علاوه بر آن، چنین تبیینی می‌تواند با جستجو برای یافتن خطوط متمایز واقعیت و نیز با تفسیر امور مبهم و معماآمیز دریابد که در خلق زندگی روح، نیروهایی عمیق‌تر، تنش‌هایی حل‌ناشدنی‌تر و تضادهایی فراگیرتر از آنچه واقعیت نشان می‌دهد، وجود دارد و با این دریافت بر ملاحظه تصویری بیافزاید که ما از چیزها داریم.

به نظر می‌رسد دو گرایش در روح فردی و نیز در جامعه در کار است. همه طرح‌های ما برای تعیین این شکل بسیار کلی دوگانگی درون ما، بی‌شک از یک نمونه کمابیش فردی سرچشمه می‌گیرد. با تعریف دقیق نمی‌توان به این شکل بنیادی زندگی رسید. ما باید به همین انتزاع ابتدایی از میان انبوهی از مثال‌ها خرسند باشیم که کمابیش به‌روشنی، عنصر به‌راستی بیان‌ناپذیر این دوگانگی روح را آشکار می‌کند. مبنای فیزیولوژیک وجود ما اولین نشانه این امر است؛ از آن رو که می‌بینیم طبیعت انسان مستلزم حرکت و آسایش، فعل و انفعال، اصل مردانه و اصل زنانه‌ای است که در وجود هر فرد وحدت یافته‌اند. این نوع دوگانگی که در ماهیت روحی ما سرشته شده است، باعث می‌شود که چنین ماهیتی، از سویی سخت در طلب تعمیم باشد و از سوی دیگر خواهان عنصری خاص و یگانه. بدین‌سان، تعمیم برای روح آرامش به بار می‌آورد، حال آنکه خاص کردن به روح اجازه می‌دهد که از مثالی به مثال دیگر برود و همین امر در مورد جهان احساس نیز صادق است. از یک طرف خواهان تسلیم صلح‌آمیز به انسان‌ها و چیزها هستیم و از سوی دیگر خواهان اعمال نیرو بر این هر دو هستیم.

کل تاریخ جامعه در تضادهای تنش‌آمیز و سازش میان انطباق اجتماع‌گرایانه با جامعه از یک سو و توجه فرد به نیازهایش از سوی دیگر منعکس شده

است؛ تضادها و سازش‌هایی که به‌آهستگی شکل می‌گیرند و به‌سرعت از بین می‌روند. ما در اینجا شکل‌های محلی این نیروهای متخاصم‌آمیز بزرگ را می‌بینیم که بنیادهای سرنوشت فردی ما را بازمی‌نمایند و زندگی درونی و بیرونی ما، وجود فکری و روحی ما، بر گرد این قطب‌ها در نوسان است. این نیروها، چه به لحاظ فلسفی در تقابل میان آموزه وحدت کیهان<sup>۱</sup> از یک سو و آموزه تفکیک ذاتی و وجود جداگانه هر عنصر کیهانی از سوی دیگر بیان شده باشند و چه در تضاد عملی موجود در سوسیالیسم از یک سو و فردگرایی از سوی دیگر، ما همیشه با شکل بنیانی یکسانی سروکار داریم که به لحاظ زیست‌شناختی در تقابلی منعکس می‌شود که میان وراثت و تغییر وجود دارد. از این میان اولی نشان‌دهنده ایده تعمیم و یکسانی در شباهت خنثای شکل‌ها و محتواهای زندگی است و دومی در مقام حرکت، تفکیک عناصر جداگانه‌ای است که به تغییر ناآرام زندگی فردی منجر می‌شوند. شکل‌های اساسی زندگی در تاریخ نژاد ما، به‌طور ثابتی نشان‌دهنده کارایی دو اصل متخاصمی است که هر کدام در قلمرو خود می‌کوشد میل به تداوم و وحدت و شباهت را با میل به تغییر، خاص شدن و ویژگی ترکیب کند. بدیهی است که هیچ نهاد یا قانون و وضعیتی از زندگی نیست که بتواند به‌طور واحدی نیازهای این دو اصل متقابل را برآورده کند. تنها تحقق ممکن این وضعیت برای بشریت، خود را در تقرب پیوسته متغیر این دو به هم نشان می‌دهد؛ در تلاش‌های پیوسته نقض شونده و در امیدهای پیوسته نوشونده. همین است که بخش اعظم تحول ما و انگیزه ما را برای پیشرفت و امکان دست‌یافتن به تناسبی گسترده میان همه ترکیبات نامحدود عناصر شخصیت انسانی شکل می‌دهد؛ تناسبی که در خود محدودیتی نمی‌شناسد.

یک وجه تجسم‌های اجتماعی این تقابل‌ها، گرایش روان‌شناختی به تقلید است. لطف تقلید در وهله نخست، در این واقعیت نهفته است که امکان آزمون نمایان قدرت را فراهم می‌کند که با این حال، لازم نمی‌آورد که انسان دست به اعمال شخصی و خلاقانه بزرگی بزند؛ این قدرت به‌راحتی